

چه نویسندگانی را دوست دارید؟

نویسندگانی را دوست دارم و کتاب‌ها را می‌خوانم. حسین ثناپور و اخیراً کتابی از چهل تن خواندم که خوب بود اما نویسندگانی جدید خودشان را انداختند در دام مدرن و پست مدرن نویسی و کار را خراب کردند. من ایرانی می‌نویسم، مدرنیته به ما مربوط نیست. مدرنیته یعنی اینکه اصل ادبیات جدید، در مقابل محافظه‌کاری و عقب‌ماندگی است، به همین سادگی. نه اینکه شما چون می‌خواهی شبیه نویسندگانی اروپایی بنویسی، اداهای عجیب و غریب در بیاوری. درک من از مدرنیته، درک تاریخی است. اما درکی که در اینجا رایج شد، یک درک سطحی تقلیدی است. من به طور کلی ادبیات کلاسیک را خیلی دوست دارم. اغلب نویسندگان را دوست دارم و آثارشان را می‌خوانم. در واقع نسبت به کار خودم در جریان هستم. متأسفانه گاهی شاهد این هستم که برخی از افراد این حوزه، با افتادن در دام چیزهایی به نام مدرنیته و پسامدرن و ... خودشان را پرت کرده‌اند. آن‌ها دنبال این هستند که مثلاً در آمریکا نویسندگانی چگونه کار می‌کنند. این به ما چه ربطی دارد؟! به قدر کافی در این جامعه، زمینه برای انحراف و دور شدن از واقعیت و تاریخ و جامعه و زندگی، فراهم هست. **کتاب کتابتان را بیشتر از بقیه کتاب‌ها دوست دارید؟**

کتاب نوشته نشده. کتابی که هنوز ننوشته‌ام را بیشتر از همه کتاب‌هایم دوست دارم. من هنوز به ماندن برای نوشتن فکر می‌کنم. ممکن است این کتاب‌ها هم بیرون بیایند و سرقت شوند! اما من نمی‌توانم از ترس اینکه سرقت نشود، دیگر کتاب بنویسم!

این اتفاق‌ها و مناسبات ما با کشورهای دیگر هم قطع شده. قبلاً تعامل‌ها بیشتر بود و الان دیگر این‌ها هم نیست.

دنیای جدید همه را رصد می‌کند و همه نویسندگانی را می‌شناسد. مجلد اول کتاب کلیدر که درآمد کلی نامه دریافت کردم از خارج کشور. اما دنیای آن ور هم مسائل خودش را دارد و کلاً این مناسبات کاهش یافته است.

علاقه مندی شما به متون کهن ایران بویژه تاریخ بیهقی و ستایش شما از آن آثار در گفتار و نوشتار تان آشکار است. چه چیزی از این اثر شما را جذب می‌کند و تلاش می‌کنید از آن بخش الهام بگیرید؟

من عاشق ادبیات فارسی‌ام، به خصوص ادبیات منثور. عاشق زبان و لحن آثاری همچون «تاریخ بیهقی»، «تاریخ بیهقی» در فرهنگ ما یک اتفاق است. من معتقدم که بزرگ‌ترین آثار ادبی یک نویسنده، با اتکا به زبان مادری و توجه به ریشه تاریخی‌اش، خلق می‌شود و «بیهقی» این دو وجه را چنان با هم درآمیخته است که وقتی «تاریخ بیهقی» را خوب می‌خوانی، انگار داری در آن زندگی می‌کنی.



الان دیگر در مورد این‌ها گفتن، بی‌مزه‌گی است. این اتفاق بارها برای من تکرار شد، اما هیچ کدام از شماها ننوشتید که این کارها را با دولت‌آبادی کرده‌اند. آن موقع که من ۷۲ ساعت سر درد گرفتم، باید یک نفر از صنف روزنامه‌نگاری یا سینما پیدا می‌شد. الان دیگر گفتن این حرف‌ها فایده‌ای ندارد. آن چه البته به جایی نرسد فریاد است



چه فیلمی را با اجازه مستقیم شما اقتباس کردند؟

از تمام فیلم‌هایی که با اقتباس از نوشته‌های من ساخته شده، تنها دو فیلم با اجازه و با ذکر نام من بوده‌اند، فیلم‌های «مستان» و «خاک». بقیه فیلم‌ها کلاه سر من گذاشتند. فیلم «خاک» را مسعود کیمیایی با اقتباس از داستان «آوسنه باباسیجان» ساخت ولی متأسفانه با این که با هم توافق کرده بودیم که به متن اصلی وفادار باشد، این اتفاق نیفتاد. رگه‌های لاتی در فیلم «خاک» کاملاً برجسته است. در حالی که من به شدت از لمپنیزم بدم می‌آید. این برجستگی در فیلم «گوزن‌ها» هم کاملاً آشکار است. البته فیلم «گوزن‌ها» دیگر با اجازه از من، اقتباس نشده. زمانی که در زندان بودم، کیمیایی با اقتباس از نمایشنامه «تنگنا» یک فیلم انقلابی درست کرد! و چون کسب اجازه‌ای در کار نبود، در فیلم «گوزن‌ها»، وفاداری به متن را کنار گذاشته و هر کاری دلش می‌خواست کرده است! سال‌ها بعد حمید سمندریان از من خواست که برایش طرح فیلمنامه‌ای تحت عنوان «هیولا» را بنویسم. بعد از این که نوشته را تحویل او دادم، همکاری‌اش را قطع کرد و خودش آن را کار کرد و فیلم ضعیفی به نام «همه آرزوی زمین» را ساخت بدون این که نامی از من بیاورد.

روزنامه‌نگاری یا سینما پیدا می‌شد. الان دیگر گفتن این حرف‌ها فایده‌ای ندارد. آن چه البته به جایی نرسد فریاد است... همه در جریان بودند، صنف شما در جریان بود اما چرا هیچ کس صدای من را نشنید؟ من خیلی اذیت شدم. خبرنگاران سینمایی نگران این هستند که این را ننویسند و آن را ننویسند که به این و آن بر نخورد. فیلم اتوبوس خط به خط سرقت از طرح من است. فیلم «اتوبوس» یکی از فیلم‌هایی است که آن را به عنوان فیلم اقتباسی معرفی می‌کنند، در حالی که فیلم «اتوبوس» اقتباس نبود، سرقت ادبی بود. من فیلمنامه آن را نوشتم و تحویل داریوش فرهنگ که قرار بود آن را برای تلویزیون بسازد، دادم. بعد از مدتی فرهنگ خبر داد، تلویزیون با آن مخالفت کرده است. اما چند وقت بعدتر متوجه شدم فیلم «اتوبوس» که خط به خطش داستان من بود، در جشنواره فجر اکران شده و چندین جایزه سیمرغ هم دریافت کرده، اما نام فیلمنامه‌نویس آن در تیتراژ، نامی دیگر بود!

پس ترجیح می‌دهید فقط حرص بخورید؟

والاشما را که می‌بینم و این سوال‌ها را می‌پرسید حرص می‌خورم. والا من که دارم زندگی می‌کنم و داستان خودم را می‌نویسم.